



دکتر سید موسی صمیمی

Dr. Said Musa Samimy

Email: samimy@aol.com

### کودتای هفت ثور " حزب دموکراتیک خلق افغانستان "

#### اقتدار گرایی " دیوان سالارانه" با توجیه " پیش آهنگی زحمت کشان" \*

عمل کردهای سیاسی و اجتماعی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در سیاست های درون مرزی در کلیت آن پر از کاستی های نظری، تفننی و از بسیاری جهات ناسنجیده و جزمی بودند. تعاملات استراتژی بیرون مرزی آن بر جهت یابی یک جانبه به اتحاد جماهیر شوروی اتکا داشتند. گستره این معضل، با مبارزه شدید قدرت بین فراکسیون های خلق و پرچم بیشتر گردیده و در راس همه، قدرت طلبی هیئت حاکم حزبی در کیش شخصیت پرستی تبارز میکرد.

#### پیروزی "انقلاب ثور" با اغفال "گروه محمد داود"

به تاریخ ۷ ثور سال 1357 ( ۲۷ام اپریل ۱۹۷۸ ) کاخ ریاست جمهوری محمد داوود مورد حمله ی بخش از تانک های قوای چهار زره دار پل چرخ تحت فرماندهی جگرن محمد اسلم وطن جار قرار گرفت. بخش از نیروهای هوایی به قوماندانی دگروال عبدالقادر نیز در حمله ی هوایی بر کاخ ریاست جمهوری شرکت کردند.

پس از حدود ده ساعتی که تانک ها درجاده های پایتخت با نیروهای وفا دار به رژیم اقتدارگرای محمد داوود می جنگیدند و هواپیماهای جت شکاری نوع میک 21 شوروی اهداف شان را در کاخ ریاست جمهوری وسایر قطعات نظامی اطراف شهر کابل، بطور نمایشی و مانند بازیگران فیلم ها مورد ضربات قرار می دادند، سقوط رژیم داوود از لحاظ فنی انجام شده بود. ولی از نگاه سیاسی و روابط خارجی پیروزی کودتاگران زمانی نهایی شد، که فقط یک ساعت پس از سقوط گروه داوود، رژیم "رفقا" در کابل توسط کرملین نشینان به رسمیت شناخته شد.

با سرنگونی رژیم داوود، که برخی از اعضای کابینه وهسته ی اصلی خانواده اش جان خود را از دست دادند، "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" ودر راس ان نورمحمد تره کی و ببرک کارمل، رهبران فرا کسیون های "خلق" و "پرچم" بر اریکه ی قدرت تکیه زدند. به این ترتیب قدرت سیاسی از رژیم اقتدارگرای داوود به "سوسیالیسم دیوانسالارانه" ی نوع شوروی که مورد پیروی حزب دموکراتیک خلق افغانستان قرارداشت، انتقال یافت.

### "انقلاب نمونه" ی رفقای حزبی برای جهان سوم

به هرصورت این کودتا در نتیجه ی سرکوب داخلی رژیم داوود و تغییرات در سیاست خارجی این رژیم که با روبرگردان شدن از شوروی توام بود، ازمدت ها پیش دقیق مقدمه چینی شده بود. بدین ترتیب هم زمان با پایان یافتن دوره ی پنج ساله ی ریاست جمهوری داوود، این کودتا به پایان دوران حکمروایی 47 ساله ی "آل یحیی" و پایان حاکمیت اقتدارگرا و قسماً استبدادی تبارمحمدزایی نیز منجرگردید.

عمل کردهای سیاسی و اجتماعی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" در سیاست های درون مرزی و تعاملات استراتژی بیرون مرزی آن، بر جهت یابی یک جانبه به سوی اتحاد جماهیر شوروی اتکا داشتند، و در کلیت آن ناقص، تقنی، و از بسیاری جهات ناسنجیده و جزمی بودند. مبارزه بی امان سیاسی بین جناح های خلق و پرچم بر کاستی های تعاملات حزبی می افزود. تفاوت های چشمگیر بین دو گروه حزبی، که در عین حال نظر به الزامات سیاسی در "تباين و تباينی" به سر میبردند، دست کم در پنج سطح تشخیص میگردید:

#### ۱) مبارزه قدرت استوار بر کیش شخصیت پرستی رهبران کلیدی حزب.

۲) **بینش متفاوت از سوسیالیسم:** جناح خلق نظر به سابقه کاری نور محمد تره کی در هند متأثر از تحلیل سیاسی حزب کمونست هند با شعار "روتی، کپره اور مکان" (دودی، کالی او کور- نان، لباس و منزل) در مقابل جناح پرچم متأثر از شیوه فکری "حزب توده ایران" و رابطه مستقیم با مسوولین فرهنگی کر ملین. به این ترتیب شیوه فکری "سوسیالیسم جنوب" تره کی با بینش سوسیالیسم پرچم کمتر هم سویی داشت.

۳) **تفاوت های چشم دید در راستای وابستگی قشری پیروان هر دو جناح:** "فرزندان ناز" لایه های بالای قشر متوسط کابل محوری فراکسیون پرچم در رویارویی با "فرزندان خشن" دهاتی و اطرافی گروه خلق.

۴) **تفاوت های فاحش در گستره فرهنگ:** پرورش و وابستگی اکثریت پیروان پرچم با فرهنگ دری/پارسی در رویارویی با پیروان پرورش یافته در گستره فرهنگ پشتو و پشتون تباری جناح خلق.

۵) خلقی ها، پرچمی ها را "مرتجع" خوانده و در راه پیاده کردن هرچه زودتر برنامه های حزبی گویا بر نقش "انقلابی" - بخوان انقلابی گری؟ - خود صحنه می گذاشتند.

افزون بر آن، دو عامل یعنی "ندانم کاری" اجتماعی و سیاسی، و جهت یابی غلط در سیاست خارجی به طور غیر منتظره ولی به هر صورت به حیث پی آمد سیاسی آن منجر به مقاومت خود جوش مردم افغانستان علیه حزب دموکراتیک خلق، و در فرجام منجر به لشکرکشی ارتش سرخ به افغانستان گردید. این که چه کسی و یا کدام گروهی قشون سرخ را دعوت به اشغال نظامی سرزمین هندوکش نمود، تا هنوز هم لا جواب مانده است.

هدف لشکرکشی نیروهای اشغالگر، تحکیم علایق و منافع اتحاد جماهیر شوروی در جناح جنوبی و به طور ضمنی نجات دادن "انقلاب" رفقا در کابل به مثابه ابزار استراتژی بود، که برای شوروی همچون یک مجمع سبک سران قابل استفاده پنداشته می شدند. در عصر جنگ سرد، با این حمله ی نظامی شوروی، افغانستان با شدت بیشتری به میدان توپ بازی ابرقدرت ها مبدل گردید. درست با حمله ی ارتش سرخ بود که مقاومت افغان ها شدت یافت.

### "روابط فیودالیسم" به مثابه ی "شیوه ی تولیدی حاکم"

حزب دموکراتیک خلق افغانستان، به شمول هر دو جناح خلق و پرچمش، در تحلیل های سیاسی و اقتصادی شان بر این نظر بودند که در افغانستان تنها "مناسبات فیودالی" حاکم اند. با چنین تحلیلی حزب دچار ارزیابی غلط و تنگ نظری بود و بر این نکته پی نمی برد که در افغانستان هم زمان مناسبات تولیدی مختلفی وجود داشته و شیوه تولیدی سرزمین هندوکش در چارچوب انکشاف خطی تصورات نظری کادرهای حزب دیوان سالار نه می گنجد. "رکود نسبی تاریخی" ساختارها و عوامل درونی و تأثیرپذیری های بیرونی صورتبندی اقتصادی - اجتماعی سرزمین هندوکش، با در نظر داشت تفاوت های سمتی، نشیب و فرازهای ارضی و خود ویژه گی های تباری اش، همایشی (انسامبل) از شیوه های تولیدی گوناگون، پارچه پارچه، مجزا ولی در کنار هم است، که با تأثیرپذیری ها و تأثیرگذاری های متقابل درونی و بیرونی اش، به "جامه ی مرفع" درویشان - جامه ای قطعه قطعه و بهم دوخته و گاهی چندین رنگ - می ماند. از همین تافته است که هر بار به تناسب قامت باشندگان "جامه ی بومی اولیه"، "آریانای باستان"، "خراسان کهن" و "افغانستان معاصر" جامه ی نوی بافته می شود. در تحلیل های حزب دموکراتیک خلق افغانستان جماعت های همبستگی در روستاها، نقش رهبری کننده ی ریش سفیدان و وفاداری های قبیله ای جای نداشت. همین امر موجب گردید تا کادرهای حزب دموکراتیک خلق افغانستان از جمله با اصلاحات ارضی برخو رد اراده گرایانه کنند، که در نهایت به شکست و ناکامی انجامید. حزب دموکراتیک خلق افغانستان اهمیت ساختارهای سنتی را نادیده گرفت. اعتقادات دینی و "اسلام سنتی" مردم را کم بها داد. چنانکه بعدها "رفقا" خود شان به این اشتباه اساسی شان اعتراف نمودند. آنان مسلمانان معتدل را در قبضه ی "بنیاد گرایان اسلامی" کشاندند. این سیاست جزمی به تقویت مواضع نیروهای اسلام گرای افراطی در جنبش مقاومت ملی افغانستان علیه تجاوز شوروی منجر شد.

## درک جزمی و "من در آوری" انقلاب

حزب دموکراتیک خلق از پدیده ی "انقلاب سیاسی و اجتماعی" تنها "انتقال قدرت سیاسی" را، آن هم به شکل جزمی درک نموده بود. "انقلاب" نه تنها در برگزیده ی انتقال قدرت سیاسی از یک شخص و یا گروه سیاسی به شخص دیگر و یا گروه سیاسی دیگر می باشد، بلکه این انتقال بایست از یک طبقه ی اجتماعی باز دارنده ی تکامل نیرو های تولیدی به طبقه ی پیشتاز اجتماعی و اقتصادی موضوع بحث باشد. طوری که انتقال قدرت سیاسی از محمد ظاهر، پادشاه افغانستان به محمد داوود، رییس جمهور به غلط "انقلاب" نام نهاده شد، به نوبه ی خود تصاحب قدرت سیاسی توسط "حزب دموکراتیک خلق" نیز، با ملاحظات کم و زیاد، بیانگر تغییر قدرت در بین طبقه ی حاکم و در آخرین تحلیل بازتاب مبارزه ی قشری جناح های حاکم در سرنوشت مردم تلقی میگردد. به استثنای بخش کوچکی از هواداران حزبی، پیوند های طبقاتی کادر ها و وابستگان حزبی به جناح حاکم و در خدمت کرسی نشینان، خود روشنگر همچو تعلقات طبقاتی می باشد. حزب دموکراتیک خلق، که به مشروعیت دموکراتیک باور نداشت، تلاش داشت که تصاحب قدرت را با "محتوای" تدابیر اقتصادی و اجتماعی خویش توجیه نماید؛ به ترتیبی که این حزب اهداف حزبی خویش را بیانگر آرزوهای "زحمتکش" جا می زد، که در جامعه اکثریت دارند؛ و از این طریق گویا به حاکمیت استبدادی و دیوان سالاری حزبی خویش "مشروعیت" می بخشید. به این ترتیب کادر های حزبی قدرت طلبی ها ی شخصی و مبارزه های بی امان درون حزبی را با خواست های بر حق سیاسی- اجتماعی مردم عوضی میگرفتند و سر انجام گروه خود را جانشین مردم می نمودند. با در نظر داشت این روش می توان "انقلاب رفقا" را، به بهترین وجه آن، یک نوع مبارزه بین پیوندهای سنتی ساختار های قدرت و مدرنیته خواند. همین که حزب دیوان سالار برای توجیه تصاحب قدرت، مانند حاکمان گذشته به اصل سنتی تاریخی مشروعیت، یعنی "سلطنت ارثی"، پناه نبرد، خود یک نوع بریدن از سنت خوانده می شود. از سوی دیگر طرح برنامه های اصلاح طلبانه در مبارزه با حلقه های "محافظه کار حاکم" بیانگر بعد دیگر این مبارزه ی "سنتی و مدرنیته" تعبیر شده می تواند.

## انحصار گرایی سیاسی و رد دیگر اندیشان

در سطح سیاسی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بسیار متکبر، انحصارگرا و متفمن بود. جناح های مختلف این حزب اکثر به این شعار معتقد بودند که "کسی که با ما نیست دشمن ماست". باری نورمحمد تره کی، دبیرکل این حزب گفته بود: "ما با بلدوزرها برنعمش دشمنان مان خواهیم راند". در نتیجه اخلاف وی از حفیظ الله امین گرفته تا ببرک کارمل و نجیب الله، هریک با تفاوت های جزئی این سیاست را در عمل پیاده کردند. در نتیجه ی همین بیرحمی ها، ده ها هزارتن از دیگر اندیشان، دیگر کیشان و دیگر پوشان، از دموکرات ها گرفته تا ملی گراها و افغان هایی با گرایش نرمش پذیر مذهبی و بنیادگرا ها، به شمول زنان، کودکان و پیرمردان قربانی زندان های خود سرانه، شکنجه های باورنکردنی و بالاخره کشتارهای بیرحمانه گردیدند.

تره کی که باری شاگردش حفیظالله امین از وی به مثابه "معلم نابغه" و "روح حزب" تجلیل میکرد، با تحلیل سیاسی ضعیفی که داشت، به این نظر بود که مردم افغانستان سیاست های مطرح شده توسط حزب دموکراتیک خلق افغانستان را "چه به زور و چه به رضا" پیروی خواهند کرد. اما انکشافات تاریخی نشان داد که افغان ها صرف از روی ترس از دستور های حاکمان خودکامه، قطع نظر از این که چه ایدئولوژی دارند، پیروی نمی کنند. واقعیت های تاریخی در جهان نشان داده اند که روشنگری تدریجی، کاراقناعی دموکراتیک و مشارکت فعال در زندگی اجتماعی، ابزارهای موثری برای تحول اجتماعی بوده و جامعه را به سوی آزاده گی می کشاند.

بحران سیاسی دولتی و تراژیدی پایان نا پذیر اجتماعی در مسیر سه ده اخیر، پی آمد کودتای "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بوده که سرزمین هندو کش را به پرتگاه فرو پاشی و انهدام تاریخی کشانید ه است.

**\* این نوشته از کتاب نویسنده "گفتمان بحران افغانستان" گرفته شده و با اندکی تغییرات به مناسبت سالروز**

**کودتای ثور تقدیم گردید.**

**سید موسی صمیمی**

**"گفتمان بحران افغانستان" – نگاهی بر "رکود نسبی تاریخی" و چالش های معاصر –**

**مطبعه ملالی، قندهار، سال ۲۰۱۴ ص ۵۵ تا ۵۸**